معجزات امام سجاد علیه السلام




مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

معجزات امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: معجزات امام سجاد علیه السلام/ به‌اهتمام حبیب‌الله اکبرپور، ۱۳۳۵-
مشخصات نشر: مشهد: نشر الف، ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری: ۱۰۰ص.
شابک: ۴۵۰۰ریال: 9646684564؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ دوم)
یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۳.
یادداشت: کتاب نامه: ص ۹۹ - ۱۰۰.
موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- معجزات.
موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸- ۹۴ق. -- احادیث.
رده بندی کنگره: BP۴۳/۳/الف۷م۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴
شماره کتاب شناسی ملی: م۸۲-۱۸۱۰۹

مقدمه

ولادت حضرت سجاد

در روز پنج شنبه پنجم شعبان سال سی و هشت هجری، امام سجاد علیه السلام در مدینه به دنیا آمد. نام مبارک او را علی و لقبش را زین العابدین ذکر نموده اند. (القاب دیگر امام را سجاد، البکاء، الزاهد العابد و ... نوشته اند) و کنیه حضرت را ابوالحسن، ابوالقاسم، ابومحمد، الخالص و ... نامیده اند. پدرش امام حسین علیه السلام و مادرش شهر بانو دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی بود.

صفات ممتاز امام سجاد

عبارت بود از تواضع، حسن معاشرت، مردم دوستی، کثرت در دعا و نیایش، پرهیزکاری و بزرگواری و سخاوت که آثار این خصوصیات در چهره اش نمایان بود.

دوران حیات امام سجاد

دوران زندگی امام به دو قسمت تقسیم می شود. یکی از آغاز تولد تا شهادت پدر و دیگری دوران امامت امام سجاد علیه السلام. هنگامی که پدر بزرگوار امام در کربلا به وسیله ی عمال یزید شهید شد، او بیمار بود و به همین جهت نتوانست در میدان جنگ حضور به هم رساند و دوشادوش پدر نبرد کند. بعد از شهادت پدر، حضرت زینب علیه السلام، عمه ی شجاع و با شهامت وی از او پرستاری نمود تا بهبودی حاصل نمود. بعد از آن دوران اسارت امام و خانواده اش آغاز می شود و آنها از کربلا مراجعت نموده و به شام آورده می شوند.

دوران امامت حضرت سجاد

امام در سال 61 هجری بعد از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام مقام رهبری امت را احراز نمود و تمام مدت امامت آن حضرت با فشار فوق العاده حکومت اموی و قساوت فوق العاده ی عمال او همراه بود. جاسوس ها و مأمورین مخفی حکومت یزید از دور و نزدیک مواظب حرکات و رفتار آن حضرت بودند تا مبادا او دنباله ی نهضت پدر بزرگوار خود را دنبال و حرکت اسلامی را بر ضد طاغوت زمان پی گیری نماید، و لیکن تمام کوشش های مذبوحانه و اعمال جاسوسی، نتوانست مانعی در راه پی گیری حرکت اسلامی ایجاد کند و آن حضرت از هر فرصتی که پیش می آمد برای رهبری مردم و جنبش ضد استبدادی یزید استفاده می کرد. از جمله ی این فرصت ها، وصایا و سایر سخنانی بود که به منظور تقویت ایدئولوژی اسلام و نشر آن و قیام بر ضد حکومت خائن اموی ها از آن ها استفاده می کرد، و مجموعه ی این ادعیه ی پر ارزش به صورت «صحیفه» در اختیار مردم قرار گرفته است و منبع بزرگ معارف اسلامی به شمار می رود و شیفتگان راه حقیقت از آن بهره ی کافی می برند. دوران امامت آن حضرت سی و سه سال به طول انجامید.

رحلت امام سجاد

یکی از مفسران، تاریخ شهادت آن حضرت را 12 محرم سال نود و پنج هجری نوشته است. امام در سن 57 سالگی به شهادت رسید. گویند «ولید بن مروان بن حکم» او را در مدینه مسموم نمود. امام را در قبرستان بقیع جنب قبر عموی بزرگوارش امام حسن علیه السلام در قبه عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دفن نمودند.

خلاصه ای از زندگی امام سجاد

نام: علی بن حسین (علیه السلام)
نام پدر: حسین (علیه السلام)
نام مادر: شهر بانو(دختر یزد گرد سوم)
کنیه: زین العابدین، سجاد
محل تولد: مدینة النبی
زمان تولد: پنجم شعبان 38 هجری
زمان شهادت: 12 محرم سال 95 هجری
مکان شهادت: مدینة النبی
نحوه ی شهادت: به تحریک هشام بن عبدالملک مسموم شد.
سیر حیات: بیش از بیست سال هم رزم پدر
- سی و پنج سال دوران امامت که با نه نفر از خلفای اموی مقارن بود.
زیارتگاه امام: قبرستان بقیع در مدینة النبی
[صفحه 11]

شهادت حجرالاسود به امامت امام سجاد علیه السلام

از حضرت سجاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد، در جواب فرمود: خدا می دانست که در آخر زمان افراد عالم و مردان دقیق کنجکاو خواهند آمد. خداوند «قل هو الله احد» و چند آیه از سوره حدید را تا «و هو علیم بذات الصدور» نازل فرمود. جمله «و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها» از سوره حدید و جزء آیات پیش از «علیم بذات الصدور» است که در حدیث حضرت علی بی الحسین علیه السلام آمده است. این که امام سجاد علیه السلام در فهم این آیه، به عمق دانش مردمی در آخر زمان اشاره می کند، شاید ناظر به مطلبی باشد که دنیای امروز به آن متوجه شده است.

ابوخالد کابلی نقل می کند که:

روزی محمد بن حنفیه مرا طلب کرد وقتی به خدمتش رسیدم فرمود: ای ابوخالد می خواهم تو را به مدینه خدمت امام سجاد علیه السلام بفرستم چه نظری داری؟ گفتم: یابن امیرالمؤمنین به هر چه امر کنی به جان خریدارم و مدتی است که شوق ملاقات آن حضرت را نیز دارم. سپس محمد بن حنفیه گفت: ای ابوخالد هنگامی که به مدینه رسیدی سلام مرا به آن حضرت برسان و عرض کن که محمد ابن علی می گوید: که من بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام بزرگترین فرزند

[صفحه 12]

امیرالمؤمنین و در امر خلافت اولویت دارم و باید این امر را به من واگذاری و اگر این سخن را قبول نداری فردی را حکم قرار ده تا بین ما قضاوت نماید.

ابوخالد نقل می کند:

من به امر محمد بن حنفیه راهی مدینه شدم و بعد از آن که خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم پیام محمد بن حنفیه را به حضرت رساندم. آن حضرت فرمود: ای ابوخالد به عمویم بگو که امر امامت به مجرد طلب نمودن و سعی کردن میسر نمی شود و این اراده به جز تأیید الهی و اخبار حضرت رسالت تحقق نمی پذیرد و این امر را پیامبر عظیم الشأن علیه السلام به من واگذار نموده و اگر سنگین است که بپذیری من به مکه می آیم و با هم نزد حجرالاسود می رویم و آن را حکم قرار می دهیم. شهادت او حقیقت را روشن می کند.

ابوخالد می گوید:

به مکه آمدم و پیام حضرت را به محمد بن حنفیه رساندم هنوز مدت کمی نگذشته بود امام برای طواف کعبه تشریف آوردند پس به اتفاق محمد بن

حنفیه نزد حجرالاسود رفتند من هم همراه آنان بودم. امام سجاد علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود: ابتدا شما سؤال کنید. محمد بن حنفیه جلو آمد و دو رکعت نماز به جای آورد و دست به دعا برداشت و از حجرالاسود تقاضای شهادت نمود اما جوابی نشنید بعد از آن امام سجاد علیه السلام نزدیک حجرالاسود آمد فرمود: ای سنگی که خداوند تو را گواه گردانیده بر آن کسی از بندگان او که به طواف حرم او می آیند اگر تو می دانی که من صاحب امر هستم و من امامی هستم که بر بندگان خدا اطاعت من واجب است باید به عموی من اعلام کنی و شهادت بدهی.

[صفحه 13]

ابوخالد می گوید: به امر خداوند حجرالاسود به سخن در آمد و به زبان عربی فصیح گفت: یا محمد بن علی امر امامت متعلق به علی بن الحسین است و خداوند متعال امر و نهی او را به تو و تمامی بندگان خدا واجب گردانیده و فرمانبرداری از او را به همه ی آدمیان واجب ساخته است. وقتی محمد بن حنفیه این شهادت را از حجرالاسود شنید دست و پای امام سجاد علیه السلام را بوسید و گفت: یابن رسول الله امر امامت به حکم الهی به تو تفویض شده است. روایت شده است که محمد بن حنفیه این ادعا را برای اطمینان قلب خود نمود نه از روی اعتقاد و نه از روی اظهار عناد.

[صفحه 14]

تبدیل سنگریزه به جواهر

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کسی که به کرامت نفس و شخصیت روحانی نائل آمده است مادیات پست، نزد او حقیر و ناچیز است.
روزی عبدالملک مروان خانه ی کعبه را طواف می کرد و امام سجاد علیه السلام نیز در حال طواف بود و از روی خضوع و کمال خشوع متوجه غیر خدا نبود. عبدالملک حضرت را نمی شناخت و گفت: این کیست که بر ما سبقت می گیرد و به ما توجهی ندارد؟ به او گفتند: پسر حسین بن علی علیهماالسلام است. وقتی عبدالملک از طواف فارغ شد در جایی نشست و گفت: می خواهم که کسی این جوان هاشمی را نزد من طلب نماید تا خصوصیات احوالش را معلوم کنم، شخصی را به خدمت حضرت فرستاد و او با صحبت های خودش داشت حضرت را ترغیب می کرد که ضرورتا حضرت متوجه عبدالملک شد و عبدالملک نظرش به حضرت افتاد و گفت: یابن الحسین در کشتن پدرت سعی نکردم و از قاتلانش نیستم پس چه چیزی مانع صحبت کردن شما با من می شود؟
حضرت فرمود: قاتل پدرم با آن کار شنیع خود دنیای پدرم را افساد کرد و پدرم آخرت او را که پدر تو باشد افساد نموده اگر
[صفحه 15]
می خواهی در خسارت دنیا و آخرت مانند او باشی و در عقبات و درکات آتش، همراه او باشی همان گونه باش که او بود. عبدالملک گفت: نه به خدا قسم راضی نیستم که مانند او باشم ولیکن مکنت دنیا از آن ماست و مال و منال به ما روی آورده، اگر گاهی برای مصاحبت نزد ما بیایی فیضی از دنیای ما به شما می رسد و نفع اخروی شما نیز برای ما حاصل می شود. وقتی حضرت این سخنان را شنید ردای مبارکش را روی زمین پهن کرد و نشست و مقداری سنگریزه از روی زمین برداشت و گفت: خدایا حرمت اولیاء خود را نشان بده که در نزد تو چقدر است؟ هنوز دعایش تمام نشده بود سنگریزه ها در کف دست حضرت به جواهراتی تبدیل شد که برای عبدالملک و بقیه خیره کننده بود. پس حضرت فرمود: یابن مروان کسی که به درگاه خداوند این اندازه حرمت داشته باشد آیا به دنیای شما نیاز دارد؟ و از مصاحبت با شما بهره می گیرد؟ و سپس از آنجا برخاست و آن جواهرات را روی زمین ریخت و گفت: خدایا آن ها را به حالت اول برگردان که به کرم تو از آنها بی نیازم. عبدالملک بسیار زیاد از سخن خود منفعل و از ادعای خود خجل و شرمنده شد.
[صفحه 16]

ترس عبدالملک از امام سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: دوست ندارم که با ذلت نفس به ارزنده ترین سرمایه ها و ثروت ها دست یابم.
ابن شهاب زهری نقل می کند که عبدالملک مروان گروهی را از شام به مدینه فرستاد که امام سجاد علیه السلام را به شام ببرند. آنها حضرت را غل و زنجیر نموده به شام بردند. من به نگهبانان التماس کردم که مرا اجازه دهید تا جهت عرض سلام خدمت ایشان برسم، اجازه دادند. وقتی خدمت حضرت رسیدم ایشان را در غل و زنجیر دیدم و گریستم و عرض کردم: دوست دارم که این غل و زنجیر بر من باشد و شما از آن در اذیت نباشید. حضرت تبسم نموده و فرمود: ای زهری گمان می کنی که این غل و زنجیر را رهایی نیست نه چنین است بعد پاها ودست های خود را از غل و زنجیر بیرون آورد و فرمود: وقتی برای شما چنین چیزی پیش آمد عذاب خدا را یاد کنید و از آن بترسید و تو مطمئن باش که من دو روز بیشتر با این ها همراه نخواهم بود. روز سوم دیدم که نگهبانان و مأمورین عبدالملک سراسیمه به مدینه برگشتند و به دنبال حضرت می گشتند و از وی نشانی نمی یافتند و گفتند که ما دور ایشان نشسته بودیم و ناگهان
[صفحه 17]
مشاهده کردیم فقط غل و زنجیر در جای او هست و از خودش اثری نیست. بعد از مدتی من به شام رفتم. عبدالملک مروان را دیدم از من احوال حضرت را پرسید. من آنچه دیده بودم برای او نقل کردم. عبدالملک گفت: به خدا قسم همان روز که مأموران من به دنبال او می گشتند در شام به خانه ی من آمد و به من گفت: تو با من چه کاری داری؟ من گفتم: دوست دارم با من باشی. فرمود: من دوست ندارم با تو باشم، این را گفت و از نزد من رفت. به خدا قسم چنان هیبتی از وی در دل من ایجاد شد که وقتی به خلوت آمدم لباس خود را آلوده دیدم.
زهری می گوید: من گفتم: علی بن الحسین علیهماالسلام با خدای خود مشغول است به او گمان بد مبر، عبدالملک گفت: خوشا به حال کسی که مانند او مشغول باشد.
[صفحه 18]

قصیده ی فرزدق در مدح حضرت علیه السلام و زندانی شدن او توسط هشام

مردی به حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد، خواب دیدم مثل این که در دست خود ادرار می کنم. حضرت فرمود: زنی که در خانه داری و با او هم بستر می شوی با تو محرم است؟ تحقیق کردند و معلوم شد زن، خواهر رضاعی شوهر است.

هنگامی که هشام بن عبدالملک خلیفه بود، روزی برای طواف خانه کعبه آمد و گروهی از اهالی شام نیز همراه او بودند، هشام هر چه سعی کرد که حجرالاسود را استلام نماید به خاطر ازدحامی که بود نتوانست و رفت در گوشه ای نشست تا در فرصت مناسب دیگری که خلوت باشد طواف و حجرالاسود را لمس نماید. در همین موقع ناگهان امام سجاد علیه السلام به مسجدالحرام آمد و قصد طواف نمود و به هر طرف که می رفت مردم مانند سایه به دنبال حضرت بودند وقتی عبدالملک ادب و احترام مردم را نسبت به امام سجاد علیه السلام دید، بسیار ناراحت شد و نفسانیت او بالا گرفت و به غضب آمد. در این موقع یکی از اهل شام از هشام پرسید که این جوان کیست؟ هشام تجاهل ورزید و اظهار اسم و نسب حضرت را به دلیل دشمنی مصلحت ندانست اتفاقا فرزدق شاعر در آنجا بود و بر تجاهل هشام نتوانست صبر کند و گفت: ای هشام این جوان را نمی شناسی؟ این جوان

[صفحه 19]

آن کسی است که سنگریزه های بطحا بر جلالت جبینش و کوههای عرفات و منی بر شرافت نسبش شهادت می دهند و اعتراف می کنند و قصیده ای مفصل در مدح امام سجاد علیه السلام گفت. هشام وقتی این قصیده را از فرزدق شنید شدیدا خشمگین شد و دستور داد فرزدق را زندانی کردند و مقرری او را از دفتر و خزانه بیت المال حذف کردند وقتی این موضوع به اطلاع امام سجاد علیه السلام رسید به مقدار کافی درهم و دینار برای فرزدق فرستاد. فرزدق آنها را پس فرستاد و گفت: من این قصیده را برای صله و پول نگفتم و وقتی هشام نسبت به اظهار حال حضرت کوتاهی می کند با کمال اخلاص و نهایت اعتقاد آن قصیده را گفتم و نتوانستم به تجاهل هشام صبر کنم.

امام سجاد علیه السلام مجددا آن درهم و دینار را برای فرزدق فرستاد و فرمود: ما اهل بیت پیامبریم و خازنان بارگاه الهی هستیم به آنچه اخراج می کنیم رد آن بر ما جایز نیست. فرزدق آن پول ها را پذیرفت و وقتی مدت زندانی و حبس او طولانی شد، تهدید و وعده قتلش را از هشام شنید، برای رهایی خود نامه ای خدمت امام سجاد علیه السلام فرستاد

حضرت برای خلاصی او دعا کرد و در اندک مدتی فرزدق از زندان آزاد و نزد حضرت رفت و دست و پای امام را بوسید و گفت: یابن رسول الله آنچه از خزانه بیت المال برای من مقرر شده بود هشام قطع کرد. حضرت فرمود: تأمین مایحتاج تو را چهل سال بر خود لازم دانستم و اگر بیشتر از این احتیاج بود باز هم به تو می دادم. راوی می گوید: چهل سال بعد فرزدق فوت نمود و به عالم بقاء واصل شد.
[صفحه 20]

دعای حضرت علیه السلام برای پوشش بدن و رفع گرسنگی

حضرت سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرموده است:
از رفاقت با احمق بپرهیز، چه او هر چه اراده می کند به نفع تو قدمی بردارد، ولی بر اثر حمق و نافهمی مایه زیان و ضررت می شود.
طاووس نمانی نقل می کند که سالی به حج رفتم. می خواستم سعی صفا و مروه را به جا آورم وقتی به کوه صفا رفتم جوانی را دیدم که لباس های کهنه پوشیده و آثار زهد و تقوی در چهره ی او آشکار بود. وقتی روی کوه صفا آمد و چشمش به کعبه افتاد رو به آسمان کرد و گفت:
أنا عریان کما تری و أنا جائع کما تری. فما تری فیما تری یا من یری و لا یری.
وقتی این عبارات را از آن جوان شنیدم لرزه بر اعضای من افتاد و دیدم از آسمان طبقی فرود آمد که دو برد بر روی آن بود و میوه هایی که مانند آنها را ندیده بودم نیز روی طبق بود. طبق در نزد آن جوان آمد و آن جوان به من نگاه کرد و گفت: ای طاووس: گفتم: لبیک یا سیدی. تعجبم بیشتر شد از این که او مرا می شناسد. فرمود تو این لباس ها را می خواهی: گفتم: به لباس ها نیازی ندارم اما آنچه در طبق است را می خواهم. آن جوان مقداری از آن میوه ها را به من داد آنها را
[صفحه 21]
به یک طرف لباس احرام خود بستم سپس حضرت آن دو برد را برداشت و به عنوان احرام بست و لباس های کهنه خود را صدقه داد و به طرف کوه مروه حرکت کرد در حالی که می گفت:
«رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک أنت الأعز الاکرم»
و من به دنبال او می رفتم. ازدحام جمعیت بین من و او جدایی انداخت به یکی از صالحان برخورد کردم از او راجع به آن جوان سؤال کردم گفت:
وای بر تو ای طاووس او را نمی شناسی؟ او زین العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام است و من در فراق او بودم و حسرت می خوردم تا این که مجددا خدمت حضرت رسیدم و بسیار از محضر او بهره بردم.
[صفحه 22]

دعای حضرت علیه السلام جهت شفای یکی از یاران

از حضرت سجاد علیه السلام حدیث شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خود فرمود:
خیر و سعادت برای کسی است که اخلاقش پسندیده و خویش پاک باشد، باطنش نیکو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق کند و از اداء سخنان زائد امساک نماید و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار کند.
زهری نقل می کند که من بیمار شدم به گونه ای که به مرگ نزدیک شدم، با خود گفتم باید کسی را در نزد خداوند متعال شفیع قرار دهم تا خداوند مرا شفا دهد. در زمان خود کسی را از سرور متقیان و پیشوای عابدان فاضل تر از امام زین العابدین علیه السلام نیافتم نزد وی رفتم و گفتم: یابن رسول الله حال مرا می بینی که چگونه است برای من دعا بفرمایید.
امام سجاد علیه السلام دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! پسر شهاب به من پناه آورده و مرا و پدران من را برای تو واسطه قرار داده است. تو را به حق آن اخلاصی که از پدران من می دانی او را شفا کرامت فرما و روزی او را گسترده نما و قدر و ارزش او را در عالم زیاد کن.
زهری می گوید: به آن خدایی که جان ها در دست اوست
[صفحه 23]
بلافاصله شفا یافتم و بعد از آن هرگز بیمار نشدم و به فقر و سختی دچار نشدم و امیدوارم که خداوند به برکت دعای حضرت بر من ترحم کند و مرا بیامرزد.
[صفحه 24]

نجات عقب مانده از قافله توسط معجزه حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: شراب خواری و قمار بازی از گناهانی است که پرده ها را پاره می کند و شرم و حیا را از میان برمی دارد.
حماد بن حبیب کوفی روایت می کند که یک سال در حال رفتن به حج بودم از قافله عقب ماندم و سرگردان شدم وقتی شب شد به یک وادی رسیدم درختی در آنجا بود به آن پناه بردم و در کنار همان درخت به استراحت پرداختم. در تاریکی شب جوانی را دیدم که لباس سفید کهنه پوشیده بود. برای او چشمه آبی ظاهر شد و او وضو گرفت و قبل از شروع به نماز اذکاری خواند و بعد مشغول نماز شد در این حال مشاهده کردم مقابل او محرابی ظاهر شد. نمازی بسیار طولانی و سوزناک همراه با ناله و استعاذه خواند، وقتی این حالت را دیدم با خود گفتم این مرد باید از اولیاء خداوند باشد، هنگامی که نمازش تمام شد به من نگاه کرد و فرمود: ای حماد اگر توکل تو به خداوند نیکو بود راه را گم نمی کردی سپس دست مرا گرفت و گفت بیا و من پشت سر وی راه می رفتم و چنان احساس می کردم که زمین را زیر قدم های من در می نوردند وقتی صبح شد به من فرمود: این مکه است حالا برو. گفتم به آن خدایی که به او امید دارید بفرمایید شما که هستید؟ فرمود: چون مرا قسم دادی منم علی بن الحسین.
[صفحه 25]

چسبیدن دست های زن و مرد گنهکار به حجرالاسود

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کسی که برای خدا و به قصد صله رحم ازدواج نماید، پروردگار جهان او را به تاج بزرگی و عظمت، مفتخر و سرفراز خواهد ساخت.
در کشف الغمه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: روزی در طواف خانه خدا مردی و زنی را دیدم که دست های آنها به حجرالاسود چسبیده و هر چه تلاش می کردند که جدا کنند نمی توانستند بالاخره تصمیم گرفتند دست های آنها را قطع کنند و در این فکر بودند که امام سجاد علیه السلام از موضوع باخبر شد و دست مبارک خود را روی دست های آنان گذاشت و به برکت دست های حضرت دست های آنان از حجرالاسود جدا شد آنها توبه و انابه کرده و به راه خود رفتند و در حدیث نقل شده است که مرد دست زن را برهنه دید و خواست دست خود را روی دست زن بمالد لذا دست هر دو به هم چسبید و حاکم وقت به فتوای علمای عصر خواست که دست آن ها را قطع کند و به برکت امام سجاد علیه السلام دست ها از هم و از حجرالاسود جدا شدند.
[صفحه 26]

جوانی از فرزندان فاطمه علیها السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: خدا آن کس را بیشتر دشمن می دارد که به سنت امامی اقتدا کند ولی پیرو اعمال او نباشد.
می فرماید: و در کتاب کشی از قاسم بن عوف در حدیثی نقل می کند که: حضرت سجاد علیه السلام فرمود: زنهار که در طلب علم به در خانه ی دیگری روی که این جا باید به سراغ علم آمد، تا این که هفت سال از مرگ من بگذرد آن گاه خداوند جوانی را از فرزندان فاطمه علیهاالسلام برانگیزد که علم و حکمت در سینه ی او بروید، چنان که گیاه از باران می روید.
قاسم گفت: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام رحلت فرمود: حساب روز و هفته و سال را نگه می داشتیم، یک روز کم و زیاد نشد که حضرت باقر علیه السلام زبان به نشر علم گشود.
[صفحه 27]

یاری حضرت علیه السلام به شخص تشنه و عقب مانده از قافله

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در ضمن توضیح حقوق فرزند، به پدر دستور می دهد: با فرزندت آن چنان رفتار کن که اثر نیکوی تربیت تو مایه ی زیبایی و جمال اجتماعی او شود، او را چنان بار بیاور که بتواند در شئون مختلف دنیای خود با عزت و آبرومندی زندگی کند و مایه زیبایی و جمال تو باشد.

هنگامی که مالک دینار در سفر حج از قافله عقب مانده بود بسیار تشنه و درمانده شده بود ناگهان جوانی را از دور دید. وقتی به او رسید شرم داشت که تقاضای آب بکند و بگوید من تشنه ام اما جلو آمد و به آن جوان سلام و احترام کرد. آن جوان دست خود را به طرف آسمان برد و ظرفی پر از آب سرد به دست او آمد و آن را به مالک دینار داد، مالک از آن آب نوشید و ظرف را به جوان برگرداند و تا قدمی برداشت دیگر آن جوان را ندید و خودش را میان قافله اش دید. چند روز از این ماجرا گذشت. باز مالک در راه مکه به یک وادی رسید و به سر چاه آبی رفت همه ی مردم از آن برمی داشتند اما به مالک اجازه ندادند آب بردارد ناگهان باز همان جوان پیدا شد و به سر چاه آمد و رو به آسمان

[صفحه 28]

کرد و با خداوند مناجات نمود. در این هنگام دیدم آب از چاه جوشید و بالا آمد. آن جوان با اشاره به من گفت: برو آب بردار. من ظرفی که داشتم پر از آب کردم آن مردمی که آن جا بودند نمی دیدند، وقتی ظرف را پر از آب کردم دیگر آن جوان را ندیدم وقتی به مکه رسیدم آن جوان را داخل حرم دیدم که نشسته است و به مردم واجبات و تفسیر قرآن از محکم و متشابه و امر و نهی را تعلیم می دهد وقتی مرا دید چیزی نگفت اما تبسمی نمود. من از یکی پرسیدم این جوان کیست؟ گفت: وای بر تو چگونه او را نمی شناسی، سنگریزه های مکه همه او را می شناسند، او امام سجاد علیه السلام است.

[صفحه 29]

دیدار از خانواده توسط معجزه ی حضرت علیه السلام در حال اسارت

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: از اخلاق مؤمنین آن است که: در موقع تنگدستی به قدر توانایی انفاق می کنند و در مواقع گشایش و وسعت نیز به قدر وسع و توانایی و با مردم به انصاف رفتار می کنند و در سلام کردن به آنها پیشی می گیرند.
روایت است وقتی که حجاج بن یوسف امام سجاد علیه السلام را در بغداد زندانی نمود، مردی دیگر نیز در آن جا زندانی بود، شبی آن مرد به یاد فرزندان خود افتاد و بسیار گریه کرد. حضرت آگاه بودند که او چرا گریه و بی تابی می کند و هنگامی نماز عشاء را خواندند، نیمه شب به آن مرد فرمودند: می خواهی به خانه ات بروی و خانواده ات را ببینی؟ آن مرد شدیدا به گریه افتاد و نتوانست جواب بدهد. حضرت فرمود: دستت را به من بده و چشمانت را ببند، آن مرد اطاعت کرد. حضرت فرمود: حال چشم هایت را باز کن، تا چشم هایش را باز کرد خودش را میان خانواده اش دید.
حضرت فرمود: برو تجدید دیدار کن و احوال خانواده ات را بپرس و برگرد.
آن مرد با خانواده اش دیدار کرد آن ها از احوال امام سجاد علیه السلام پرسیدند وقتی احوال حضرت را بیان کرد خانواده اش بسیار متأثر شده و گریستند. آن مرد
[صفحه 30]
می خواست به زندان برگردد. حضرت دست او را گرفت و فرمود: چشم هایت را ببند و باز کن، آن مرد اطاعت کرد، وقتی چشمانش را گشود خود را در زندان و کنار امام سجاد علیه السلام دید.
[صفحه 31]

برکت دو قرص نان خشک و مرواریدهای گران قیمت در شکم ماهی

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: بدبخت کسی است که بر خلاف رضای خدا خود را به هلاکت افکند، و نیک بخت کسی است که روی دل به سوی خدا آورد.

زهری نقل می کند که روزی در خدمت امام سجاد علیه السلام بودم که یکی از شیعیان آمد و اظهار پریشانی و عیال مندی نمود و گفت: چهارصد درهم بدهکاری دارم، حضرت از شنیدن سخنان وی بسیار متأثر شده و گریه کرد وقتی علت را پرسیدند، فرمود: کدام محنت بالاتر از آن است که برادر مؤمنی را مقروض ببینی و نتوانی مشکل او را حل کنی. هنگامی که مردم متفرق شدند یکی از منافقین گفت: عجیب است که ایشان یک بار می گوید آسمان و زمین در اختیار ماست و یک بار می گوید که از اصلاح برادر مؤمنی عاجزیم. آن مرد فقیر از شنیدن این سخن آزرده شد و خدمت امام سجاد علیه السلام رفت و گفت: شخصی چنان و چنین گفت و به من سخت آمد به گونه ای که رنج و محنت و پریشانی های خودم را فراموش کردم. حضرت فرمود: خداوند تو را فرج عطا فرمود و دستور داد و فرمود: آنچه برای افطار من آماده کرده اید

[صفحه 32]

بیاورید. دو قرص نان خشک شده را آوردند. حضرت فرمود: این نان ها را بگیر که در خانه ی ما به غیر از این ها وجود ندارد ولیکن خداوند به برکت این دو قرص نان نعمت و مال زیادی به تو می دهد. آن مرد دو قرص نان را گرفت و به بازار رفت و نمی دانست چه کار کند نفس و شیطان وسوسه اش نمود که نه دندان بچه ها می تواند این نان ها را بخورد و نه شکم تو و خانواده ات را سیر می کند و نه قرض تو ادا خواهد شد. همان طور که در بازار راه می رفت، به ماهی فروشی برخورد کرد که یک ماهی در دستش مانده بود و کسی آن را نمی خرید. به ماهی فروش گفت: من دو نان جو دارم بیا با ماهی مبادله کنیم. ماهی فروش قبول کرد مرد ماهی را گرفت و یک نان جو را به او داد و به راهش ادامه داد. بقالی را دید که مقداری نمک مخلوط با خاک دارد که هیچ کس از او نمی خرید به او پیشنهاد کرد بیا این قرص نان را بگیر و آن نمک را بده تا این ماهی را کباب کرده و استفاده کنم. و نمک را نیز گرفت و به خانه رفت در فکر بود که ماهی را پاک کند کسی در زد. وقتی در را باز کرد دید هر دو مشتری نان ها را پس آورده اند و گفتند: بچه های ما این نان های خشک را نمی توانند بخورند و ما فهمیدیم که تو از ناچاری این نان ها را به بازار آورده ای بیا و نان خود را بگیر ما از تو راضی هستیم و آن ماهی و نمک را به تو حلال

داریم. آن مرد آنها را دعا کرد و ایشان رفتند و چون کودکانش نمی توانستند آن نان ها را بخورند تصمیم گرفت ماهی را کباب کند و به کودکانش بدهد. وقتی شکم ماهی را پاره کرد که آن را تمیز کند دید پر از در و مروارید است
[صفحه 33]
که نظیر ندارند، پس خداوند متعال را شکر کرد و در فکر بود که آنها را به چه کسی بفروشد و چه کار کند که شخصی از طرف امام سجاد علیه السلام آمد و پیغام آورد که امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند متعال در کار تو گشایش ایجاد کرد و از پریشانی نجات داد. اکنون قرص های نان را به ما برگردان که آن ها را به غیر از ما کسی نمی خورد. آن دو قرص نان را خادم حضرت برگرداند و امام با آن افطار کرد و آن مرد فقیر مرواریدها را با قیمت زیادی فروخت و قرض های خود را داد و وضعش خیلی خوب شد و از توانگران و ثروتمندان عصر خود شد و وقتی منافقین از وضع او آگاه شدند با هم گفتند: او نمی توانست بدهی خودش را بدهد و امام سجاد علیه السلام او را به ثروتمندترین تبدیل کرد. وقتی امام سجاد علیه السلام این سخن منافقین را شنید، فرمود: نسبت به پیامبر خدا چنین می گفتند، نشنیده اید که او را تکذیب می کردند.
[صفحه 34]

حضرت سجاد علیه السلام ضامن بچه ی آهو می شود

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: پناه ببرید به خدا از وسوسه های شیطان، از مکرهای او و از این که به هوس های باطلی که او در دل شما افکنده، اعتماد کنید. پناه ببرید به خدا از شر شیطان رجیم، از این که فریب وعده ها و دام هایش را بخورید.
روزی امام سجاد علیه السلام نشسته بودند که آهوئی از صحرا آمد و در مقابل حضرت ایستاد و دست های خود را به زمین زد و شکایت نمود.
یکی از اصحاب حضرت رسید و سئوال کرد آهو چه می خواهد؟
امام سجاد علیه السلام فرمود که:
می گوید، فلان سید هاشمی دیروز بچه مرا گرفته و برده است و از آن وقت تا به حال شیر نخورده است تقاضا می کنم آن شخص اجازه بدهد که بچه ام را شیر بدهم و باز به او برگردانم یکی از حاضرین به سخن امام سجاد علیه السلام شک کرد، که آیا این اتفاق افتاده است یا خیر؟ حضرت شخصی را به دنبال آن سید هاشمی فرستاد وقتی او آمد حضرت به او فرمود: که این آهو از تو شکایت دارد که بچه اش را گرفته ای و تقاضا دارد که به او شیر بدهد و باز به تو برگرداند. آن سید هاشمی شخصی را فرستاد و بچه آهو را آوردند تا بچه آهو مادرش را دید دست هایش را به زمین زد و دم
[صفحه 35]
تکان داد سپس آهو بچه اش را شیر داد و امام سجاد علیه السلام به آن سید هاشمی فرمود: به حق آن نسبتی که با من داری این بچه آهو را به من ببخش، سید هاشمی بچه آهو را به حضرت بخشید و امام به آهو سخنانی فرمود و آهو نیز صداهایی کرد و به همراه بچه اش رفت. از حضرت سئوال کردند، آهو چه فریاد می کرد؟ فرمود: شکر خدا می نمود و برای شما دعای خیر کرد.
[صفحه 36]

امان دادن به آهو

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: خوارترین افراد در نزد خدا کسی است که روزی اش را از خدا بگیرد و غیر خدا را عبادت و بندگی کند.
امام سجاد علیه السلام با گروهی در مسافرت مشغول صرف غذا بودند که آهویی از فاصله دور دیده شد و صدایی کرد. حضرت فرمود: بیا چیزی بخور که در امان هستی. آهو بلافاصله آمد و مشغول خوردن چیزی شد، در این هنگام یکی از حاضرین سنگریزه ای به پشت آهو زد، آهو رمیده و دور شد. حضرت فرمود: من به او امان داده بودم، چرا این کار را کردی؟ هرگز با تو حرف نخواهم زد.
[صفحه 37]

شهادت آهو به امامت حضرت سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: به سوی خدا بروید. فقط از خدا درخواست رفع نیازها و احتیاجات و گرفتاری هایتان را بنمائید. مسئلت های شما (هر قدر هم فراوان باشد) گنج های خدا را خالی نمی کند.

روزی امام سجاد علیه السلام با جمعی نشسته بودند که ماده آهویی از صحرا آمد و در مقابل حضرت ایستاد و در حالی که مضطرب و نگران بود خودش را به حضرت می چسباند و دست به دامان حضرت می زد. بعضی از حاضرین سئوال کردند: یابن رسول الله این آهو را چه شده است که تضرع می کند؟ حضرت فرمود: صیادی بره این آهو را صید کرده و قبل از آن که آهو آن را شیر بدهد او را صیاد برده است. هم اکنون تقاضا می کند که من بره اش را از صیاد بستانم تا شیر بدهد، سپس به صیاد برگرداند. سپس حضرت شخصی را به دنبال صیاد فرستاد وقتی صیاد آمد حضرت فرمود: ای صیاد دیروز بره این آهو را گرفته ای او از من تقاضا کرده است که بره را از تو بگیرم و به او بدهم که شیر بدهد و بعد آن را به تو تسلیم نماید. صیاد فورا رفت و بره آهو را آورد و آهو بچه اش را شیر داد در حالی که اشک از چشمان او
[صفحه 38]
جاری بود. حضرت به آهو ترحم نمود و فرمود: ای صیاد پول این بره آهو را از من بگیر و او را به مادرش بده، صیاد گفت: یابن رسول الله من بره آهو را به شما بخشیدم. حضرت بره آهو را به مادرش داد و آن ها با هم به سمت صحرا حرکت کردند و آهو به زبان عربی فصیح به طوری که همه حاضرین شنیدند. گفت: اشهد أنک حجة الله علی خلقه و أن بنی أمیة من اهل الفتنه
[صفحه 39]

دعای آهو برای حضرت علیه السلام و یاران ایشان

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: آن که مؤمن گرسنه ای را اطعام کند، خداوند از میوه های بهشت به او خواهد خورانید.
روزی امام سجاد علیه السلام با گروهی از اصحاب خود به صحرا رفتند و فرمودند سفره ی غذا را آوردند وقتی به اتفاق اصحاب کنار سفره نشستند آهویی از صحرا آمد و مقابل حضرت ایستاد و در حالی که فریاد می زد. اصحاب سؤال کردند یابن رسول الله آهو چه می گوید؟
امام فرمود: که از گرسنگی شکایت می کند و می گوید که سه روز است چیزی نخورده ام باید شما دست به سوی سفره دراز نکنید تا آهو به اندازه نیاز خود از غذاهای این سفره بخورد، اصحاب قبول کردند آهو با اشاره حضرت جلو آمد و از آنچه در سفره بود می خورد ناگهان یکی از اصحاب دستش را روی پشت آهو گذاشت آهو مضطرب شد و از سفره دور شد. حضرت فرمود: مگر شما را سفارش نکردم که به طرف آهو دست دراز نکنید، آن شخص معذرت خواست و گفت، یابن رسول الله این کار سهوا از من سر زد دیگر این کار را نمی کنم. حضرت مجددا به آهو فرمود: بیا جلو از این جماعت در امان هستی، آهو باز کنار
[صفحه 40]
سفره آمد و آنچه میل داشت خورد و بعد از آن فریادی زد و رو به صحرا رفت، اصحاب سؤال کردند: یابن رسول الله چه گفت؟ فرمود: شما را به خیر و برکت دعا کرد.
[صفحه 41]

خواهش گرگ از امام سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: خوش ندارم برای انسانی عافیت (صد در صد) در دنیا را به طوری که دچار هیچ مصیبت و ناراحتی نشود.
امام سجاد علیه السلام مزرعه ای داشت روزی به طرف مزرعه می رفت در بین راه گرگ درنده ای راه را بر مردم بسته بود وقتی امام به آن مردم نزدیک شد گرگ جلو آمد و چند بار فریاد کشید. مردم سؤال کردند: یابن رسول الله این گرگ چه می گوید؟ و چه شد که به کسی حمله نکرد و ضرری وارد نکرد؟ حضرت فرمود: گرگ از من خواهش کرد که دعا کنم تا همسر او که در حال زایمان دچار مشکل شده است از بین نرود و به راحتی زایمان کند من قبول کردم و او هم از من قبول کرد که بعد از این به هیچ یک از شیعیان و محبان ما صدمه ای نزنند. من دعا کردم ان شاء الله مستجاب خواهد شد.
[صفحه 42]

خودداری عبدالملک از قتل امام سجاد علیه السلام و دعای حضرت برای او

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: آن که در زمان غیبت قائم (عج) ما بر ولایت و دوستی ما استوار بماند، خداوند اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او عطا خواهد کرد.

حجاج ابن یوسف نامه ای به عبدالملک بن مروان نوشت که اگر می خواهی که ملک و مملکت تو پایدار و برقرار باشد. علی بن الحسین را به قتل برسان تا امارت تو از خلل محفوظ باشد. وقتی این نامه به عبدالملک بن مروان رسید در جواب نوشت که: مرا برای ثبات مملکت به قتل اولاد علی بن ابی طالب تشویق می کنی و آیا غافلی از این که آل ابی سفیان که قصد مقاتله و معانده با ایشان را نمودند همگی از بین رفتند و در قیامت نیز معلوم است که وضع آنها چگونه است و نامه را مهر کرد و برای حجاج فرستاد همزمان با این از امام سجاد علیه السلام نامه ای به عبد الملک بن مروان رسید که مرقوم فرموده بودند: آنچه در حق اولاد رسول الله در جواب نامه ی حجاج در فلان تاریخ نوشته بودی و نامه او در فلان تاریخ به تو رسیده است را می دانم، خداوند سعی تو را ضایع نکند. وقتی عبدالملک نامه حضرت را با تاریخ

[صفحه 43]

نامه حجاج موافق یافت فهمید که این از معجزات امام سجاد علیه السلام است لذا خیلی خوشحال شد و ده هزار دینار به عنوان هدیه خدمت حضرت فرستاد و استدعا کرد که اگر از این به بعد حضرت فرمایشی داشتند با مراجعه به ایشان وی را سرافراز فرمایند. وقتی آن مبلغ را به حضرت دادند، حضرت بین موالیان و محبان خود تقسیم کردند و عبدالملک را دعا نمودند.

[صفحه 44]

هدیه گروهی از اجنه برای حضرت علیه السلام و اصحاب ایشان

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: دعا بلای نازل شده و نازل نشده را برطرف می کند.
امام سجاد علیه السلام از مکه به مدینه می رفتند در بین راه در محلی همراهیان و اصحاب حضرت خیمه زدند، حضرت فرمود: چرا این جا خیمه زدید؟ اینجا جایگاه گروهی از جن ها می باشد که از شیعیان و دوستان ما می باشند مبادا از بودن ما ملالی به آنها برسد. ناگهان به زبان فصیح عربی صدایی آمد که یابن رسول الله جای ما بسیار وسیع است و از بودن شما در اینجا بسیار مسرور و خوشحالیم و استدعا داریم خیمه سر جای خود باشد و محبت کنید هدیه ما را نیز قبول فرمایید و از آن میل بفرمایید و بلافاصله طبقی پر از انار و انگور و میوه های تازه دیگر حاضر شد و امام به اصحاب و یاران خود فرمود: میل کنید و همگی از آن میوه ها خوردند و بسیار خوشحال و شادمان شدند.
[صفحه 45]

کشتن و بریان کردن آهو و سپس زنده شدن آن توسط معجزه ی حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: مرد واقعی، مرد کامل، مرد شایسته کسی است که خواهش های غریزی و تمایلات شهوانی خود را با حب الهی مهار کند و هوای نفس خویش را مطیع اوامر پروردگار نماید، هر جا اجازه داده است میل خود را اعمال کند و هر جا که نهی فرموده سرکوبش نماید.
ابوحمزه ثمالی نقل می کند: که روزی در خدمت امام سجاد علیه السلام بودم، عرض کردم یابن رسول الله، سؤالی دارم با پاسخ آن چشمان مرا روشن کن و دلم را از کدورت بیرون گردان. حضرت فرمود: بپرس هر چه می خواهی. عرض کردم یابن رسول الله در مورد اول و ثانی چه می فرمائید؟ فرمود: بر آنها انواع عذاب الهی و لعن های گوناگون باد. به خدا قسم هر دو مشرک و کافر از دنیا رفتند. سؤال کردم: یابن رسول الله، آیا ائمه دین مصطفوی مرده را زنده می کنند و چشم کور را بینا می نمایند و ابرص را شفا می دهند و بر روی آب راه می روند؟ حضرت فرمود: ای ابوحمزه خداوند متعال آنچه به تمامی انبیاء عطا کرده است به پیامبر ما نیز عطا کرده است و آنچه خداوند
[صفحه 46]
سبحان به پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله و سلم عطا فرموده است آن حضرت جمیع آنها را به امیرالمؤمنین علیه السلام عطا فرموده و امیرالمؤمنین علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام عطا نموده است و به همین ترتیب هر امامی به امام بعد از خود تسلیم می کند تا روز قیامت، بعد از آن فرمود: ای ابوحمزه روزی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با اصحاب نشسته بودند شخصی گوشت بریان کرده بود. اصحاب گفتند: یا رسول الله ما هم میل به گوشت بریان داریم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرا نیز به گوشت میل است. مردی از انصار در مجلس بلند شد و به خانه رفت و به همسرش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به گوشت میل دارد نظر تو چیست که این بزغاله را خدمت حضرت ببریم، همسرش گفت: اختیار با توست، اما بدان که غیر از این بزغاله هیچ چیز دیگری در خانه نداریم. پس آن مرد بزغاله را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد. حضرت فرمود: این بزغاله را ذبح کنید و بریان کنید و نزد من بیاورید. بزغاله را ذبح و بریان کرده. و آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای یاران از این گوشت بخورید اما استخوانش را نشکنید. سپس همه ی اصحاب و یاران و اهل بیت حضرت از آن گوشت خوردند و همه را کفایت کرد و بعد دستور داد استخوان های

بزغاله را حاضر کردند و با ردای خود روی آن را پوشانید و دعا کرد، بزغاله به اذن خداوند زنده شد و به منزل آن مرد انصاری رفت، وقتی مرد انصاری به خانه آمد دید بزغاله در خانه است فهمید که این معجزه ی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است. ابوحمزه ثمالی نقل می کند که وقتی امام سجاد علیه السلام این معجزه را بیان فرمود به اتفاق حاضرین به طرف صحرا حرکت

[صفحه 47]

کرد و من نیز در خدمت حضرت بودم. هنگامی که به صحرا رسیدیم چند تا آهو دیدیم که چرا می کردند حضرت آهویی را صدا زد بلافاصله آهو نزد حضرت آمد، سپس فرمودند آن را ذبح کردند و بریان نمودند و بعد به حاضرین فرمودند: بسم الله بگویید و بخورید و استخوان های آن را نشکنید، همه از آن گوشت بریان خوردند و سیر شدند، حضرت استخوان ها را جمع و داخل پوست آهو گذاشت و دعایی کرد، بلافاصله آهو مثل اول زنده شد و با اشاره ی امام سجاد علیه السلام به طرف آهوهای دیگر رفت و مشغول چرا شد.

[صفحه 48]

نفرین حضرت علیه السلام به حرمله و عاقبت آن پلید

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: آخرین وصیت خضر عالم به موسی بن عمران این بود که گفت: هرگز کسی را به سبب گناهش ملامت و سرزنش ننمائید.
منهال ابن عمرو کوفی به خدمت امام سجاد علیه السلام آمد، حضرت از مختار سؤال فرمودند. گفت: مختار در مسند حکومت است و هر روز گروهی از دشمنان شما را به قتل می رساند. حضرت فرمود: آیا حرملة ابن کامل الاسدی زنده است؟ گفت: بلی
حضرت فرمود:
اللهم أذقه حر النار
خدایا به او حرارت آتش را بچشان.
حرمله بدبختی بود که سر مبارک امام حسین علیه السلام را به دمشق می برد.
راوی می گوید:
وقتی به اطراف کوفه رسیدیم در بیرون شهر دیدم که مختار سوار بر اسب ایستاده است و گروه زیادی در خدمتش بودند و چنان یافتم که انتظاری دارد بعد سلام کرده و ایستادم بعد از لحظه ای دیدم که حرمله ی پلید را دست بسته آوردند، مختار خیلی خوشحال شد و گفت:
الحمدلله که خداوند متعال مرا به تو مسلط گردانید و دستور داد دسته هایی آوردند و آتشی عظیم برافروختند و آن ملعون را تکه تکه و در آن آتش انداختند و من چون آن سخن را از امام
[صفحه 49]
سجاد علیه السلام شنیده بودم و این کار را از مختار دیدم تبسم نمودم، مختار نگاهش به من افتاد و علت تبسم را پرسید. گفتم: من در مدینه خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم و آن حضرت چنین فرمود و حالا هنوز داخل شهر نشده ام که این امر عجیب را مشاهده نمودم و چون آن گفتگو به خاطرم آمد تبسم کردم، مختار چند بار مرا قسم داد که آیا آنچه گفتی از آن حضرت شنیدی؟ من قسم خوردم که آنچه گفتم بیان واقعیت است. سپس مختار از اسب فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و سجده ی شکر به جای آورد و ساعتی صورت خود را به خاک می مالید و گریه می کرد و بعد از آن سوار بر اسب شد و در خدمت ایشان حرکت کردیم و چون منزل من در مسیر راه بود از مختار خواهش کردم که به خانه ی من بیاید و چیزی تناول کند. مختار گفت: آن وقتی که آن خبر را از تو شنیدم من چیزی نخورده بودم و به شکرانه آن که دعای حضرت در شأن من

مستجاب شده و دعای او به لطف خداوند متعال توسط من به منصه ظهور رسیده، نیت روزه کردم و امروز را روزه هستم وگرنه دعوت تو را قبول می کردم. خداوند متعال به تو جزای خیر دهد.
[صفحه 50]

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: حق رفیق این است که با او بر اساس تفضل و عواطف عالیه انسانی برخورد نمایی و در مواردی که قادر به تفضل اخلاقی نیستی باید از مرز عدل و انصاف تنزل ننمایی و موظفی که رفیقت را همواره احترام کنی همان طور که او محترمت می دارد.
زهری نقل می کند که: من با یکی از دوستان عهد اخوت بستم و با هم برادر دینی شدیم، او را خیلی دوست داشتم، وی در جنگ با رومیان شهید شد. آرزو کردم کاش من نیز شهید می شدم و به درجه و مقام او می رسیدم، شبی او را در خواب دیدم به او گفتم: خداوند با تو چگونه عمل کرد؟ گفت: خداوند مرا آمرزید چون در راه او شهید شده بودم و از محبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او بودم و خداوند بهشت مرا وسیع گردانیده به اندازه هزار سال راه به شفاعت امام سجاد علیه السلام. بعد گفت: ای برادر غبطه ی من به منزلت و مقام تو بیشتر از غبطه ی تو بر من است و به درستی که اگر تو به رحمت حق واصل شوی درجه تو بالاتر از درجه ی من است و فاصله ی تو با من بیشتر از هزار سال راه است. گفتم به چه چیز؟ گفت: به سبب آن که در هر روز جمعه به خدمت امام سجاد علیه السلام
[صفحه 51]
می رسی و به او سلام می کنی و وقتی صورت مبارک او را می بینی بر محمد و آل محمد صلوات می فرستی و در این زمان شوم بنی امیه ذکر و یاد حضرت را می نمایی و خود را در معرض خطرها قرار می دهی و لیکن خداوند متعال تو را از جمیع آفات حفظ می کند.
زهری می گوید:
من از خواب بیدار شدم با خود گفتم: لابد این خواب از اضغاث و احلام است. دوباره خوابیدم و در خواب دیدم او به من گفت: شک نکن و آنچه را در خواب دیدی به کسی نگو. امام سجاد علیه السلام خودش این خبر را به تو خواهد داد. زهری می گوید: من از خواب بیدار شدم و نماز خواندم در همین هنگام فرستاده امام سجاد علیه السلام آمد و فرمود: دیشب در خواب چنین و چنان دیدی و هر دو خواب را همچنان که دیده بودم بیان کرد.
[صفحه 52]

عاقبت استهزاء احادیث ائمه علیهم السلام

حضرت سجاد علیه السلام به امام باقر علیه السلام فرمود: فرزندم هر کس که از تو درخواست خیر و خوبی نماید به وی نیکی کن، چه اگر درخواست کننده شایسته ی آن نیکی باشد تو به واقع رسیده ای و کار خوبی را در موردش انجام داده ای و اگر او شایسته آن نیکی نبوده است تو با انجام درخواست او مراتب شایستگی خود را در کار خیر ابراز کرده ای.

روزی امام سجاد علیه السلام فرمود: مرگ ناگهانی برای مؤمنین موجب تخفیف گناه است و برای کافران و منافقان باعث حسرت و تأسف است. به درستی که مرده غسل دهنده و حمل کننده خود را می شناسد، اگر اهل سعادت باشد با سرعت به طرف قبرستان می رود و اگر اهل شقاوت باشد آهسته به سوی قبرستان می رود. وقتی حضرت این سخنان را بیان می فرمود. شخصی به نام حمزه ابن سمره هم حضور داشت او با تمسخر گفت: پس من در آن روز می پرم و هنگام سخن گفتن خندید و بعضی از حاضرین در مجلس را نیز خندانید و از آنجا به خانه خود رفت. امام سجاد علیه السلام گفت: خدایا حمزة بن سمره بر حدیث فرزند رسول تو تمسخر می کند او را به مرگ ناگهانی بمیران بعد از ساعتی

[صفحه 53]

غلام حمزه با عجله می دوید و آثار حزن و ماتم و گریه در صورتش ظاهر بود یکی از اصحاب امام علت گریه اش را پرسید گفت: خواجه ام حمزه به در خانه رسید و با مرگ ناگهان دنیا را وداع کرد، به خدا قسم هنگام مردن چنان می نالید که همه مردم آن اطراف می شنیدند و می گفت: هزار وای بر حمزه سمره که از خویشان خود دوری کرد و به درکات جحیم و جهنم نزدیک شد. در این موقع امام سجاد علیه السلام فرمود: الله اکبر، این نتیجه استهزاء او بر سخن اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

[صفحه 54]

استجابت دعای حضرت علیه السلام و بارش شدید باران

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: حج و عمره به جا آورید تا بدن هایتان سالم و روزی هایتان فراوان گردند.
ثابت نباتی نقل می کند که در یک سال با گروهی از عباد بصره از جمله ابوایوب سجستانی و صالح مره و حبیب فارسی و مالک دینار به حج رفتیم وقتی به مکه رسیدیم. در آنجا شدیدا کمبود آب بود و تشنگی بر مردم غالب شده بود. اهل مکه و حجاج به ما پناه آوردند و خواهش کردند که برای آنها دعا کنیم و از خداوند متعال برای آنها باران طلب کنیم. سپس ما به کعبه رفتیم و به طواف پرداختیم و با خضوع و خشوع از خداوند متعال طلب باران کردیم و دعای ما مستجاب نشد در همین هنگام جوانی را مشاهده کردیم که به طرف ما می آمد وقتی به ما رسید گفت: ای مالک دینار و ای ثابت نباتی و ای صالح مره و ای حبیب فارسی در میان شما کسی نیست که خداوند متعال او را دوست داشته باشد و دعای او را مستجاب کند این را گفت و داخل کعبه شد و به سجده رفت و می شنیدیم که در سجده می گفت: ای مولای من به حق دوستی تو مرا که به این مردم باران بفرست. هنوز سخن ایشان تمام نشده بود که باران شروع شد و با شدت زیاد
[صفحه 55]
همچنان باران می آمد که ثابت نباتی گفت: ای جوان از کجا دانستی که خداوند متعال تو را دوست دارد؟ گفت: اگر مرا دوست نداشت از من زیارت کردن را نمی خواست و چون از من زیارت کردن خواست دانستم که مرا دوست می دارد و به آن دوستی از او طلب باران نمودم و اجابت فرمود. و آن گاه برخاست و چند بیت عربی بر زبان جاری ساخت. از اهل مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: او علی بن الحسین زین العابدین است.
[صفحه 56]

صدایی در نیمه شب

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: حج گزارنده، گناهانش آمرزیده و بهشت بر او واجب شده است.
زراة بن اعین نقل می کند که در نیمه شبی از شب های ظلمانی صدایی شنیدم که می گفت:
أین الزاهدون فی الدنیا و الراغبون فی الاخره
یعنی کجایند آنهایی که از دنیا دوری می جویند و میل و رغبت به آخرت دارند؟
بعد از لحظه ای از طرف دیگر صدایی شنیده شد که گفت:
ذاک علی بن الحسین،
یعنی آن کسی را که تو می خواهی علی بن الحسین است
و هیچکدام از صاحبان آن دو صدا دیده نشدند.
[صفحه 57]

معالجه ی دختر تاجر شامی توسط معجزه ی حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کسی که عقل وی از سایر قوایش کامل تر نباشد هلاکت و سقوط، از آسان ترین حوادث در زندگانی او است.
ابو الصباح نقل می کند که امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ابوخالد کابلی مدتی طولانی در خدمت علی بن الحسین علیه السلام بود. وقتی شوق دیدار مادرش بر او غالب و دلتنگ شده بود خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله برای دیدن مادرم از شما اجازه می خواهم حضرت کمی فکر کرد و علت آن بود که می خواست برای ابوخالد خرجی همراهی کند و در آن هنگام در خانه ی حضرت چیزی نبود بعد از آن حضرت فرمود: ای ابوخالد امروز صبر کن، فردا مردی از شام با مال و اموال و جمعیت بسیاری به این جا می آید او دختری دارد که به وسیله جن ضرری به وی رسیده و هر چه به معالجه پرداخته سودی نداشته است و دخترش را برای معالجه به این منطقه می آورد و به خودش قرار گذاشته کسی که دخترش را معالجه کند ده هزار دینار به او بدهد. ای ابوخالد وقتی آن مرد آمد باید نزد وی بروی و بگویی که من دختر او را معالجه می کنم و از تو ده هزار درهم
[صفحه 58]
می خواهم، وقتی این سخن تو را بشنود خیلی مسرور و خوشحال می شود و آن مبلغ را به تو خواهد داد. در هر حال فردای آن روز تاجری با جمعیت زیاد از شام در اطراف مدینه فرود آمدند و وقتی ابوخالد از آمدن تاجر خبردار شد به سراغ او رفت و چون شامی نظرش به او افتاد گفت: من به این منطقه آمده ام چون دختر علیلی دارم و اکثر اطباء از معالجه ی او عاجز شده اند در اینجا طبیبی می خواهم که او را معالجه کند. ابوخالد گفت: من معالجه اش می کنم به شرط آن که ده هزار درهم بدهی. گفت: با نهایت احترام تقدیم می کنم. ابوخالد گفت: ساعتی صبر کن تا من بیایم. سپس خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله آن مرد شامی که فرموده بودید آمده است من نزد او رفتم و معالجه دخترش را تعهد نمودم حال چه امر می فرمایید؟ حضرت فرمود: برو و در گوش چپ دختر بگو ای جن خبیث علی بن الحسین علیه السلام می گوید: که از بدن این دختر بیرون برو و دیگر برنگرد. ابوخالد نزد مرد شامی رفت، او خوشحال شد و دست ابوخالد را گرفت و به خیمه دخترش برد، ابوخالد آنچه حضرت فرموده بود انجام داد و بلافاصله دختر شفا یافت و مرد شامی مبلغ ده هزار درهم به ابوخالد داد و او مبلغ را نزد امام سجاد علیه السلام

آورد، حضرت فرمود: ای خالد آن جنی که آن دختر را مشوش کرده بود به زودی به بدن دختر بر می گردد، یک بار دیگر برو و در گوش چپ او آهسته بگو که: ای خبیث به امر علی بن الحسین تو را اخراج می کنم. از بدن این زن دور شو و اگر دوباره به بدن او برگردی تو را با آتش خواهد
[صفحه 59]
سوزاند. سپس ابوخالد یک بار دیگر به نزد دختر رفت و آنچه حضرت فرموده بود انجام داد و خدمت امام علیه السلام برگشت. حضرت مبلغ را به ابوخالد داد و فرمود: هم اکنون اجازه می دهم به دیدن مادرت بروی، ابوخالد مبلغ را گرفت و برای دیدن مادرش روانه شد.
[صفحه 60]

حضرت سجاد علیه السلام در انجام وظیفه ی سنگین تربیت فرزند، از خداوند بزرگ استمداد می نمود و در ضمن دعاهای خود در پیشگاه الهی عرض می کرد: بار خدایا! مرا در تربیت و ادب و نیکوکاری فرزندانم یاری و مدد فرما.
حبابه والد در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین نشانه امامت چیست؟ مرا از آن آگاه بفرمائید. خداوند شما را مستغرق رحمتش فرماید. حضرت با دست مبارک اشاره به سنگ رخام کرد و فرمود آن سنگ را بیاور، آورد، حضرت انگشتر مبارکش را بر آن زد نقش گرفت همان گونه که موم نقش می گیرد. فرمود: ای حبابه هر که ادعای امامت کند و قادر باشد چنین نقشی بر چنین سنگی به گونه ای که من انجام دادم انجام دهد بدان که او امام بر حق است و اطاعت او بر همه واجب است. پس حبابه آن سنگ را برداشت و رفت، پس از رحلت حضرت امیر علیه السلام به خدمت امام حسن علیه السلام آمد سلام کرد، امام حسن علیه السلام فرمود: تو حبابه نیستی؟ عرض کرد: چرا، حضرت فرمود، آن سنگ را بده و به همان گونه ای که حضرت
[صفحه 61]
مهر زده بود مهر زد و آن را به حبابه داد و بعدها در مدینه در مسجد نبوی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و تعظیم نمود. حضرت فرمود: ای حبابه آمده ای که نشانه ی امامت را ببینی؟ گفت: بلی، حضرت فرمود سنگ را بیاور، سپس سنگ را گرفته و مانند پدر و برادر بزرگوارش مهر فرمود. راوی نقل می کند در سن صد و سیزده سالگی خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم از زندگی مأیوس و از طلب علامت امامت نومید گشته بودم، امام زین العابدین علیه السلام با انگشت سبابه به من اشاره فرمود: بلافاصله جوان شدم وسپس آن سنگ را مهر نمود و من تا زمان امام رضا علیه السلام حیات داشتم و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام همگی آن سنگ را مهر نمودند و بعد از آن که امام رضا علیه السلام آن سنگ را مهر فرمودند، حبابه یک ماه دیگر زنده بود. بعد از آن به رحمت ایزدی واصل گردید و قضیه حبابه و طول عمر او و جوان شدنش با اشاره امام سجاد علیه السلام و طلب علامت امامت مورد اذعان موافق و مخالف است.
[صفحه 62]

ماجرای جعفر کذاب و ادعای امامت او از زبان امام سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام به زهری نوشت: بنی امیه تو را چون میله آهنی ساختند تا به وسیله تو آسیاب ستم خود را به گردش درآورند و منویات ظالمانه خویش را بر مردم تحمیل نمایند، تو را چون پلی قرار دادند تا از پشتت گذر کنند و به هدف هایی که برای مردم، مصیبت بار و رنج آور است برسند، تو را نردبانی ساختند تا از آن بالا بروند و به گمراهی های خویش دست یابند.

ابو خالد کابلی نقل می کند که روزی در خدمت امام سجاد علیه السلام بودم از حضرت سؤال کردم: یابن رسول الله امر خلافت به چه کسی تفویض شده است و اطاعت چه کسی بر مردم واجب است؟ فرمود: بعد از من پسرم باقر علوم و عالم رموز مکتوم می باشد و بعد از او جعفر که در آسمان ها نامش صادق است. سؤال کردم تمامی آباء گرام و اولاد عظام شما صادقند چرا این اسم مخصوص ایشان می باشد؟ فرمود: که پدرم از جد بزرگوارم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرموده است که: وقتی فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن

[صفحه 63]

ابی طالب متولد شود. ملائکه در آسمان ها او را صادق می گویند به جهت امتیاز زیرا که فرزند پنجم او جعفر نام خواهد داشت و دعوی امامت خواهد کرد و این ادعا کذب خواهد بود و بدین جهت به او جعفر کذاب خواهند گفت. ابوخالد کابلی می گوید: بعد از این حکایت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را که گروهی از طاغیان زمان را بر داشته و به تفتیش احوال صاحب الامر ولی الله یعنی محمد بن الحسن علیه السلام بیرون آمده پیروی از اهل ضلالت می کند و بالاخره همان گونه که حضرت فرموده بود جعفر کذاب با گروهی از بنی عباس به جستجوی صاحب الزمان (عج) بیرون آمد و سبب غیبت آن حضرت شد.

[صفحه 64]

وصیت امام سجاد به امام محمد باقر علیهما السلام

حضرت سجاد علیه السلام در ضمن حدیث حقوق فرموده: حق مردم این است که از ایذائشان خودداری کنی و چیزی را برای آنان دوست بداری که برای خود دوست داری و نخواهی درباره آن ها چیزی را که برای خود نمی خواهی.
ابوبصیر نقل می کند که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزی پدرم امام سجاد علیه السلام مرا طلبید و فرمود: ای فرزندم آن زمان که امر الهی فرا رسد و باید که از دار فناء به دار بقاء روم تو مرا غسل بده که امام را به جز امام غسل ندهد. ای فرزندم زود باشد که برادرت عبدالله مردم را به اطاعت از خود دعوت کند و ادعای امامت نماید باید او را نصیحت کرده و منع نمایی و اگر تو را اطاعت نکند یقینا به زودی رشته حیاتش قطع می گردد. امام باقر علیه السلام می فرماید: زمانی که پدرم به جوار رحمت الهی پیوست، برادرم عبدالله ادعای امامت نمود و من نصیحتش کردم و او قبول نکرد و بعد از مدت کمی پیش بینی پدر بزرگوارم در مورد وی محقق گشت.
[صفحه 65]

بی تابی شتر حضرت سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: مرد واقعی و مرد کامل و مرد شایسته آن کسی است که تمایلات غریزی خود را با حب الهی مهار کند.
محمد بن یعقوب کلینی در کافی از زرارة از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: حضرت سجاد علیه السلام شتری داشت که بیست و دو مرتبه با آن به حج رفته بود؛ و هرگز آن را نزده بود. پس از وفات آن حضرت، شتر بر سر قبر ایشان رفت و ما متوجه نشدیم. جز این که بعضی مستخدمین یا غلامان گفتند: شتر بیرون رفته و بر سر قبر علی بن الحسین علیه السلام خوابیده و گردن به قبر می زند و صدا می کند. گفت: قبل از این که دشمنان خبردار شوند و ببینند، شتر را بیاورید. و فرمود: در حالی که شتر قبلا هرگز قبر را ندیده بود.
[صفحه 66]

شب وفات حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کم آبرو پیش مردم ریختن، تا بتواند دست نیاز به سوی کسی دراز نکردن، خود توانگری است.
و از حضرت صادق روایت می کند که: پدرش در شب وفات حضرت سجاد علیه السلام نوشیدنی برای او آورد و عرض کرد: پدر جان! این نوشیدنی را میل بفرما. فرمود: پسرم! این شبی است که من از دنیا می روم، و این شبی است که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از دنیا رفت.
[صفحه 67]

صوت زیبای حضرت سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: از رفاقت با شخص فاسق (یعنی کسی که ایمان درست و محکمی ندارد) پرهیز کن، چون رفیق خود را می فروشد به لقمه یا کمتر.
نوفلی از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت می کند که: در حضور آن حضرت از صوت سخن گفتم. فرمود: حضرت سجاد علیه السلام قرآن می خواند و گاهی کسی از کنار او می گذشت و از حسن صوت او بی هوش می شد و اگر امام چیزی از آن صدا را اظهار کند از نهایت زیبایی کسی نمی تواند تحمل کند.
گفتم: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز جماعت با صدای بلند قرآن نمی خواند؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نحوی که مأمومین تاب تحمل داشتند قرائت می کرد.
[صفحه 68]

حضرت باقر علیه السلام شتر را آرام کرد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: از دوستی با بخیل پرهیز کن، زیرا بخیل تو را در وقت یاری تنها می گذارد.
و از ابو عمارة از مردی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که: حضرت زین العابدین در شب وفات به فرزندش حضرت باقر علیه السلام فرمود: پسر جان! آبی برای وضوی من بیاور؛ من برخاستم و آبی آوردم. فرمود: این آب را نمی خواهم که در آن میته است. بیرون رفتم و در نور چراغ نگاه کردم، موش مرده ای در آن دیدم. آب دیگری آوردم. حضرت فرمود: پسرم! این شبی است که به من وعده ی وفات داده اند و درباره ی شتر خود سفارش کرد که حظیره ای برای آن تهیه کنند و به علف او رسیدگی کنند. پس از وفات حضرت شتر را در حظیره کردند، طولی نکشید که بیرون آمد و بر سر قبر آن حضرت رفت و گردن به قبر می زد و صدا می کرد و اشک از چشمانش می ریخت. به حضرت باقر علیه السلام خبر دادند. ایشان آمد و به شتر فرمود: آرام باش. الان برخیز، خداوند در تو برکت قرار دهد! پس شتر دیگر جزع و بی تابی نکرد. حضرت باقر علیه السلام فرمود: پدرم بر آن سوار می شد و به مکه می رفت و تازیانه را به بار می بست و تا هنگامی که به مدینه بر می گشت، او را نمی زد.
[صفحه 69]

اطلاع از قتل فرزندش زید علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: هرگز از مخالفت با فرمان خدا خشنود مباش چرا، چون خشنودی از گناه از ارتکاب آن بدتر است.
شیخ صدوق: محمد بن علی بن الحسین، در کتاب عیون الاخبار الرضا علیه السلام از معمر نقل می کند که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که زید فرزند حضرت سجاد وارد شد؛ تا آن جا که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم از جدش روایت کرد که: فرزندی از صلب او به نام زید متولد می شود که او را در کناسه (محله ای در کوفه است) می کشند.
[صفحه 70]

عاقبت دزد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: هر کس به قسمت راضی است و اهل قناعت است از بی نیازترین مردم است.
شیخ طوسی در کتاب مجالس و اخبار از یحیی بن ابی العلا نقل می کند که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرمود: حضرت سجاد علیه السلام برای حج به جانب مکه رفت، به دره ای رسید. دزدی راه را بر آن حضرت بست. حضرت به دزد فرمود: چه می خواهی؟ گفت: می خواهم تو را بکشم و مالت را ببرم. فرمود: هر چه دارم با تو تقسیم و بر تو حلال می کنم. دزد گفت: نه، حضرت فرمود: به مقدار هزینه ی سفر برای من بگذار، بقیه را بردار. دزد نپذیرفت. حضرت فرمود: خدا کجاست؟ دزد گفت: خواب است. ناگاه دو شیر جلو آمدند، یکی سر دزد را گرفت و دیگری پایش را و حضرت فرمود: گمان کردی خدا از تو غافل است؟
[صفحه 71]

خدایا! مرا زنده بدار تا ...

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: نیکوترین کلید گشایش کارها راستی و عاقبت نیکویش در داشتن وفاست.
و از مدائنی از راویانش در حدیث طولانی خروج مختار نقل می کند که: سر ابن زیاد را برای حضرت سجاد علیه السلام فرستاد و هنگامی که وارد شد، آن حضرت در حال غذا خوردن بود فرمود: وقتی ما را بر ابن زیاد وارد کردند که مشغول غذا خوردن بود و سر پدرم حسین علیه السلام در برابرش بود.
من گفتم: خدایا! مرا زنده بدار تا وقتی که سر ابن زیاد را در حال غذا خوردن به من نشان دهی. پس شکر خدایی را که دعای مرا مستجاب کرد.
[صفحه 72]

اهل آسمان لعنتش خواهند کرد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: برای جنگ با حرف های ناروا، هیچ چیز بهتر از سکوت و خاموشی نیست، چون بعضی از سخن ها زیان است.
محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از عبدالله بن عطای تمیمی نقل می کند که گفت: در مسجد با حضرت سجاد علیه السلام بودم. عمر بن عبدالعزیز نعلینی پابند نقره در پا داشت و از کنار ما گذشت. وی از مزّاح ترین مردم و در سن جوانی بود. حضرت نگاهی به او نمود و فرمود: ای عبدالله بن عطا! این مرد منعم را می بینی؟ این نخواهد مرد تا زمامدار مردم شود. گفتم: این زمامدار شود؟ فرمود: آری، ولی طولی نمی کشد که می میرد و هنگامی که بمیرد، اهل آسمان لعنتش کنند و اهل زمین برایش استغفار نمایند.
[صفحه 73]

آمدن روباه نزد حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: از دروغ چه کوچک و چه بزرگ بپرهیزید، در هر جدی و شوخی، زیرا چون کسی دروغی ناچیز گفت و پشیمان نشد به گفتن دروغ بزرگ هم گستاخ می شود.
از سالم بن ابی سلمه از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: حضرت سجاد علیه السلام با اصحاب خود در راه مکه بود. در حال غذا روباهی آمد. حضرت فرمود: ممکن است پیمانی با من ببندید و سوگند یاد کنید که این روباه را رم ندهید تا من آن را صدا بزنم و نزد من بیاید؟
یاران قسم خوردند، حضرت فرمود: ای روباه! بیا، روباه آمد تا در برابر حضرت نشست. چیزی انداخت که بخورد. باز فرمود: ممکن است پیمانی با من ببندید و قسم بخورید تا من آن را صدا بزنم و جلو بیاید. دوباره قسم خوردند و حضرت مجددا روباه را صدا زد. روباه جلو آمد و ناگاه یکی از همراهان صورت خود را در روی او درهم کشید، به طوری که حیوان ترسید و فرار کرد.
حضرت فرمود: کدام یک عهد مرا شکستید؟ آن مرد گفت: من در صورت او چهره درهم کشیدم و نفهمیدم. سپس استغفار کرد و ساکت شد.
[صفحه 74]

از عقیده خود برگشت

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: از سعادت و خوشبختی مرد آن است که تجارتش در شهرش باشد و با آنان که معاشرت دارد شایسته باشند و فرزندانش به او کمک کنند.

ابوعلی فضل بن حسن طبرسی در کتاب اعلام الوری از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که: ابوخالد کابلی قائل به امامت محمد بن حنفیه بود. ابوخالد از کابل به مدینه آمد. مشاهده کرد، چون محمد به حضرت سجاد علیه السلام خطاب می کند، می گوید: ای سید من! ابوخالد گفت: با پسر برادرت طوری خطاب می کنی که او به تو این گونه خطاب نمی کند؟ محمد بن حنفیه گفت: مرا برای محاکمه نزد حجرالاسود برد و شنیدم که حجر به من گفت: ای محمد! کار را به پسر برادرت واگذار که او از تو سزاوارتر است و از آن پس ابوخالد، از عقیده خود برگشت و امامی شد.

[صفحه 75]

هنگام انقراض دولت بنی مروان

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: هیچ کاری نزد خدا پس از معرفت به او خوبتر از نگهداری شکم و خودداری از لذات نامشروع نیست. و در صحیفه ی حضرت رضا علیه السلام که ابوعلی طبرسی آن را نقل کرده، به سند خود از حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که: حضرت سجاد علیه السلام فرمود: گویا می بینم که قصرها بالای قبر حسین علیه السلام برافراشته شده؛ و گویا می بینم که بازارها اطراف قبر او بر پا شده؛ و روزگار سپری نشود تا از اطراف به زیارت او روند. و این هنگام انقراض دولت بنی مروان است.
[صفحه 76]

حبس فرزدق و نجاتش توسط حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: هرگز دوستی کسی را ترک نکن، گر چه بدانی که آن دوستی به تو سودی نمی رساند.
از جمله این که: در سالی که هشام بن عبدالملک به حج رفت، و حدیثی ذکر می کند که مورد حاجت ما از آن این است که: هشام، فرزدق را حبس کرد؛ و حبس او به طول انجامید و او را به قتل تهدید کرد. سپس حضرت زین العابدین علیه السلام دعا کرد و خدا او را از زندان نجات داد. فرزدق خدمت آن حضرت رسید و گفت: یابن رسول الله!هشام نام مرا از دفتر محو کرده است.
حضرت فرمود: سالی چه قدر به تو می داد؟ گفت: فلان مقدار. حضرت به قدر چهل سال به او داد و فرمود: اگر می دانستم که به بیش از این محتاج می شوی به تو می دادم و چون چهل سال به پایان رسید، فرزدق هم از دنیا رفت.
[صفحه 77]

فضل و برتری بر دشمنان

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: هر کس بدون مجوزی به مردم نسبتی بدهد که در آن ها هست، نسبت هایی به او خواهند داد که در او نیست.
از جمله این که: مردی از آن حضرت پرسید: به چه سبب ما را بر دشمنانمان فضیلت داده اند، در صورتی که در آنها نیکوتر از ما هست؟ حضرت فرمود: می خواهی فضل و برتری خودت را بر آنها ببینی؟ گفت: آری، حضرت دست بر صورت او کشید و فرمود: نگاه کن. پس مرد نگاه کرد و مضطرب شد و گفت: قربانت گردم مرا به حالت اول برگردان که جز خرس و میمون و سگ در مسجد ندیدم. باز دست به صورت او کشید و به حال اول برگشت.
[صفحه 78]

صبر و شکیبایی مؤمنان در شدائد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: بسیار عجب دارم از کسی که منکر مرگ است، در حالی که هر روز و شب می میرد و زنده می شود، یعنی می خوابد و بیدار می شود.

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت از ابو طفیل از حضرت باقر علیه السلام از حضرت زین العابدین علیه السلام در حدیثی روایت می کند که: در صلب ابن عباس امانتی است که برای آتش جهنم خلق شده اند. و به زودی جمعیت هایی را فوج فوج از دین خدا بیرون می کنند و زمین را از خون جوجه هایی از جوجه های آل محمد علیهم السلام که قبل از وقت می پرند؛ و چیزی را که در دسترس آنها نیست طلب می کنند، رنگین می کنند و مؤمنین در آن زمان در امر دین خود استقامت می کنند و در شدائد صبر و شکیبایی می کنند و در برابر دشمنان جدیت می نمایند تا خداوند حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است.

[صفحه 79]

حضرت سجاد علیه السلام در شام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: برآوردن حوائج برادران دینی را خدا بیشتر دوست دارد از این که دو ماه روزه بگیرد و اعتکاف کند.
علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که: چون سر مقدس حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند؛ و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سجاد را که در غل بسته بود وارد مجلس او کردند، یزید گفت: ای علی بن الحسین! شکر خدایی را که پدرت را کشت، حضرت فرمود: خدا آن کسی را که پدرم را کشت، لعنت کند. یزید خشمناک شد و دستور داد گردن حضرت را بزنند. آن حضرت فرمود: اگر مرا بکشی چه کسی دختران پیامبر صلی علیه و آله و سلم را به وطن برمی گرداند، در حالی که غیر از من محرمی ندارند؟ گفت: تو آنها را بر می گردانی و سوهانی خواست و شروع کرد غل را به دست خود از گردن آن حضرت بریدن. آن گاه گفت: ای علی بن الحسین! می دانی من از این عمل چه قصدی دارم؟ حضرت فرمود: آری، می خواهی غیر از تو کسی در این باره بر من منتی نداشته باشد. یزید گفت: به خدا! همین منظور را داشتم.
[صفحه 80]

حاجیان واقعی

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: خدای متعال در هر شب از ماه مبارک رمضان بعد از افطار، هفتاد هزار هزار بندگان را از آتش جهنم آزاد می فرماید.
و از پدران خود علیهم السلام روایت می کند که حضرت سجاد علیه السلام در عرفات ایستاده بود، به زهری گفت: چند نفر را در این محل تخمین می زنی؟ گفت: چهار میلیون و پانصد هزار حاجی. فرمود: ای زهری! نزدیک من بیا و او را نزدیک کشید و دست خود به صورت او مالید و فرمود: نگاه کن، نگاه کرد. زهری می گوید: همه ی مردم را به صورت میمون دیدم، و انسانی ندیدم مگر در هر ده هزار یک نفر، سپس فرمود: نزدیک بیا، نزدیک رفتم، باز حضرت به صورتم دست کشید و فرمود: نگاه کن، نگاه کردم و همه را به شکل خوک دیدم مگر همان عده را. گفتم: پدر و مادرم به قربانت! معجزات و نشانه های تو مرا به وحشت انداخت و عجائب تو مرا حیران کرد! فرمود: ای زهری! از این جمعیت زیاد جز همان عده ی کمی که دیدی، حاجی نیست. آن گاه فرمود: دست به صورت خود بکش. کشیدم و باز مردم را به حالت اول دیدم.
[صفحه 81]

پسرم زید را می کشند و ...

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و اما حق نفس تو، بر تو این است که به طاعت خدا مأمورش سازی، یعنی هر عضوی را به کاری که برای آن آفریده شده وادار کنی.

سید عبدالکریم بن طاووس در کتب فرحة الغری از ابوحمزه ی ثمالی روایت می کند که گفت: سالی یک مرتبه موقع حج به زیارت حضرت سجاد علیه السلام می رفتم. یک سال هنگامی که به دیدن حضرت رفتم، بچه ای بر زانوی او دیدم. بچه بلند شد و در آستانه ی در به زمین خورد و سرش زخم شد. حضرت بلند شد و دوید، خون ها را پاک می کرد و می فرمود: پسرم! تو را به خدا می سپارم از این که تو آن باشی که در کناسه (محله مشهوری است در کوفه) به دار می آویزند.

گفتم: پدر و مادر به قربانت، کدام کناسه؟ فرمود: کناسه ی کوفه. گفتم: فدایت شوم، این امر اتفاق خواهد افتاد؟! فرمود: آری به آن کسی که محمد را به حق مبعوث کرد. اگر تو پس از من بمانی این پسر را می بینی که در یکی از نواحی کوفه کشته شده و به خاک سپرده شده است و قبرش را شکافته اند و او را برهنه در کناسه به دار آویخته اند، سپس او را پایین آورند و بسوزانند و خاکسترش را نرم کنند و بر باد دهند. گفتم: مولای من! اسم این پسر چیست؟ فرمود: این پسرم زید است.

[صفحه 82]

تکبیری از آسمان

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و اما حق چشم این است که او را بازداری از دیدن آن چه حلال نیست.
محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب رجال از زهری از سعید بن مسیب در حدیثی نقل می کند که:
حضرت سجاد علیه السلام در یکی از منازل مکه دو رکعت نماز خواند و در سجده تسبیح گفت: و هیچ درخت و کلوخی نماند جز این که با او تسبیح گفت و ما وحشت کردیم. و می گوید: در روایت علی بن زید از سعید بن مسیب است که:
در سجده تسبیح گفت و هر درخت و کلوخی با او تسبیح گفت و من و اصحابم ترسیدیم و در این حدیث است که: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفت و مردم بر حضرت نماز خواندند؛ صدای تکبیری از آسمان آمد و تکبیری از زمین پاسخش داد و باز تکبیری از آسمان گفته شد و تکبیری دیگر از زمین؛ و من ترسیدم و به زمین افتادم. و اهل آسمان هفت تکبیر گفتند؛ و اهل زمین نیز هفت تکبیر گفتند و بر جنازه ی آن حضرت نماز خواندند.
[صفحه 83]

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و اما حق حس سامعه و شنیدن این است که بازداری گوش را از شنیدن غیبت و شنیدن هر چیزی که شنیدن آن حلال نیست.
و از ابوبصیر از حضرت باقر علیه السلام در حدیثی روایت می کند که: ابوخالد کابلی به امامت محمد بن حنفیه قائل بود. خدمت حضرت سجاد علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: مرحبا ای کنکر! (و این نامی بود که کسی از آن خبر نداشت) پس ابوخالد به سجده افتاد و گفت: شکر خدایی را که مرا نمیراند تا امامم را به من معرفی کرد. شما مرا به اسمی نامیدید که مادرم مرا به آن نامید.
[صفحه 84]

راه رفتن حضرت علیه السلام به روی آب

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و حق دست این است که دراز نکنی دست را به سوی چیزی که جایز و حلال نیست و منع شده است.
و در کتاب عیون المعجزات منسوب به سید مرتضی از حضرت سجاد علیه السلام در حدیثی روایت می کند که: به ابوخالد کابلی فرمود: ای کنکر! وارد شو. ابوخالد گفت: این نامی بود که مادرم مرا به آن نام نامیده بود و احدی غیر از خودم از آن آگاه نبود. سپس آن حضرت دست من و یحیی بن ام طویل را گرفت و کنار گودال آبی برد و فرمود: بایستید، ایستادیم و به ایشان نگاه می کردیم.
گفت: بسم الله الرحمن الرحیم. و به روی آب حرکت کرد. به طوری که پاشنه ی پای حضرت را روی آب می دیدیم. گفتم: الله اکبر؛ تویی کلمه و مخلوق بزرگ تر خدا و حجت و برهان عظیم تر.
[صفحه 85]

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و اما حق دو پایت این است که در راه حرام گام بر نداری و از رفتن به جایی که سزاوار نیست توقف کنی.
احمد بن محمد بن عیاش در کتاب مقتضب الاثر به سندی از طریق سنیان و سندی از طریق شیعیان از ام سلیم صاحب آن ریگی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام آن را مهر می کردند، در حدیثی طولانی روایت می کند که: چون بر حضرت سجاد علیه السلام وارد شد، قبل از این که اظهار کند، آن حضرت فرمود: ریگ را بیاور و آن را مهر کرد و نام های ائمه علیهم السلام را در آن ریگ به او نشان داد.
هنگامی که ام سلیم خارج شد، حضرت او را صدا زد و فرمود: برگرد. ام سلیم گفت: برگشتم و حضرت را دیدم که در وسط صحن خانه ایستاده است. سپس رفت و خندان داخل اطاق شد و فرمود: بنشین ای ام سلیم! و دست راست خود را دراز کرد؛ دیوارها و کوچه ها شکافته شد و دست از نظر من غایب شد. آن گاه فرمود: ای ام سلیم! بگیر و کیسه ای به من داد که دینارها و گوشواره های طلا و چند نگین از مهره هایی که در جعبه ای در منزل داشتم در آن بود. پس بیرون رفته و به منزل خود وارد شدم. به طرف جعبه رفتم و مشاهده کردم که در جای خود نیست و فهمیدم که جعبه همان جعبه است.
[صفحه 86]

شیطان به افعی تبدیل شد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و حق شکم و معده بر تو این است که آن را از غذای حرام خالی نگهداری.
حسین بن حمدان حضینی در کتاب هدایه به سند خود از حضرت کاظم علیه السلام در حدیثی روایت می کند که: وقتی که حضرت زین العابدین علیه السلام مشغول نماز بود، شیطان به صورت افعی ده سر تیز دندان، چشم برگشته ای شد و از زیر زمین از جای سجده ی او بیرون آمد و در برابر او سر بلند کرد. ولی آن حضرت از این منظره وحشت نکرد. پس افعی به زمین فرود آمد و ده انگشت پاهای او را گرفت و با دندان های خود آنها را فشار داد. حضرت ابدا گوشه ی چشمی به او نکرد و پاهای خود را حرکت نداد.
[صفحه 87]

حضرت علیه السلام بر ابر سوار شد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: و حق نماز این است که بدانی آن را نزدیک شدن به خدا و حق روزه واجب این است که بدانی روزه حجابی است که خدا این حجاب را بین آتش جهنم و زبان تو و چشم تو و شکم تو قرار داده یعنی روزه سپری از آتش است.
صاحب کتاب مناقب فاطمه علیهاالسلام و فرزندانش؛ به سند خود از ابراهیم بن سعد روایت می کند که: چون واقعه ی حره اتفاق افتاد (که در سال 63 هجرت لشکر یزید به سرکردگی مسلم بن عقبه بر مدینه تاختند) و سه روز مدینه را غارت کردند، امیر لشکر کسی را به سراغ علی بن الحسین علیه السلام فرستاد که ایشان را بکشد. حضرت را در منزل خود یافتند. هنگامی که داخل شدند، حضرت سوار بر ابر شد و بالا رفت تا بالای سر امیر رسید، فرمود: دست بر می داری یا امر کنم تا زمین تو را ببلعد؟ کدام یک را بهتر می خواهی؟ امیر گفت: من جز اکرام تو قصدی نداشتم. بعد حضرت از ابر پایین آمد و روبه روی او نشست. آن گاه بدون این که او متوجه شود از جلو او برخاست.
[صفحه 88]

حضرت علیه السلام گندم گون بودند

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کسی که در هیچ چیز به مردم امید نداشته باشد و أمورش را به خدا حواله کند، خدا دعایش را مستجاب می فرماید و حاجتش را روا می کند.
و به سند خود از قدامه روایت می کند که گفت: حضرت سجاد علیه السلام مردی گندم گون و ستبر بود، گاهی گله ی آهویی می دید (به قدری تند حرکت می کرد که) از آنها که جلو بودند سبقت می گرفت و آنها را به آخر بر می گرداند.
[صفحه 89]

شفای بیماران توسط حضرت علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: خدای متعال بهشت را برای مطیع و نیکوکار خلق فرموده، اگر چه غلام حبشی باشد و جهنم را برای عاصی خلق فرمود، اگر چه سید قریشی باشد.
و به سند خود از ابراهیم تمیمی روایت می کند که گفت: علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که بچه ی کوری را نزد او آورده بودند، دست به چشمان او کشید و بینا شد. گنگی را آوردند، با او سخن گفت، جواب داد و زمین گیری را آوردند، دست به او کشید، برخاست و به راه افتاد.
[صفحه 90]

پول با برکت

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: بندگان خدا بدانید که برای مشرکان ترازویی نصب نمی شود و نه نامه ی اعمالی، همانا آنان بدون حساب وارد جهنم می شوند.

و به سند خود از سلیمان بن عیسی روایت می کند که گفت: حضرت سجاد علیه السلام را دیدم و گفتم: یابن رسول الله! من تهی دستم، حضرت درهمی و نانی به من داد، چهل سال خود و عائله ام از آنها استفاده کردیم. (البته معنی آن است که با درهم معامله کرده و از برکت آن وضعش تأمین شده است.)

[صفحه 91]

طغیان نهر سورا

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: وای بر کسی که یکهای او بر دههای او غالب آید، چون خدا در مقابل هر خوبی ده حسنه به بنده اش عنایت می فرماید.
و به سند خود از محمد بن اسحاق نقل می کند که گفت: هنگامی که نهر سورا (شهری است زیر حله) آبش طغیان کرده بود، به طوری که غله های آن که سالی پانصد هزار درهم بود از بین رفته بود. من حضرت سجاد علیه السلام را دیدم و از ایشان سؤال کردم، حضرت انگشتری از قلع به من داد. انگشتر را در آن نهر انداختم، آب در تابستان و زمستان ایستاد و دیگر طغیان نکرد.
[صفحه 92]

اعجاز سنگ سیاه

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: زبان هر روز از اعضاء احوال می پرسد که حالتان چگونه است، می گویند خوب است اگر تو بگذاری.
و به سند خود از ابونمیر نقل می کند که وقتی که حضرت سجاد علیه السلام از شام به مدینه بر می گشت، من همراه ایشان بودم و به زن هایی که همراهش بودند، نیکی می کردم. تا آن جا که گفت: پس آن حضرت سنگ سیاهی برداشت و مهر بر آن زد و فرمود: این را بگیر و هر حاجتی که داری با آن برآور. من در تاریکی شب در خانه از آن نور می خواستم، روشنی می داد. بر قفل ها می گذاشتم باز می شد. در دست می گرفتم و جلوی پادشاهان می ایستادم و بدی و گزندی نمی دیدم.
[صفحه 93]

پرنده و شکوفه خرما

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: از آن حضرت در مورد ریسمان محکم در قرآن سؤال شد که مراد چیست؟ حضرت فرمود: آن ریسمان محکم ایمان به خداست.

و به سند خود از جمهور بن حکیم در حدیثی روایت می کند که: پرنده ای حضرت سجاد علیه السلام را دید و پایین آمد و شکوفه خرمایی در غیر فصل به حضرت داد.

[صفحه 94]

باد حضرت علیه السلام را به مقصد می رساند

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: نجات از هلاکت و گمراهی نیست، مگر با داشتن سه خصلت: ایمان به خدا و به شفاعت جدم و ایمان به گسترش رحمت حق.

و به سند خود از انس نقل می کند که گفت: حضرت سجاد علیه السلام را دیدم که به طرف ینبع (قلعه‌ای و دهی در نزدیکی کوه رَضْوَی است) می رفت و باد ایشان را می برد و پرنده ها از هر طرف حضرت را احاطه کرده بودند.

[صفحه 95]

خودم را در بهشت دیدم

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: سه چیز است که سزاوار نیست آدمی به این سه مغرور شود و آن مال و سلامتی و مقام است.
و به سند خود از یونس بن ظبیان در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که ابوخالد کابلی به حضور حضرت سجاد علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: می خواهی آن بهشتی را که مسکن من است و هر وقت بخواهم در آن داخل می شوم به تو نشان دهم؟ گفت: آری نشان دهید. پس حضرت بر چشم من دست کشید. چشم باز کردم و خودم را در بهشت دیدم. مدتی به قصرها و نهرها نگاه کردم و زمانی آن جا ماندم. سپس نگاه کردم و خودم را در برابر حضرت دیدم.
[صفحه 96]

دیدن سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: عبادت نیکویی قصد و نیت است و چنین عبادتی نصیب کسی که دارای بینایی واقعی نیست، نمی شود.
و از کتاب روضة الواعظین فتال نیشابوری در حدیثی طولانی از سعید بن جبیر نقل می کند که: ابوخالد کابلی گفت: خدمت حضرت سجاد علیه السلام رفتم که بپرسم: اسلحه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد شما است؟ هنگامی که حضرت مرا دید، فرمود: ابوخالد! می خواهی اسلحه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به تو نشان دهم؟ گفت: به خدا جز به همین منظور نیامدم و شما از دل من خبر دادید. پس جعبه ای بزرگ و جامه دانی را خواست. سپس ذکر می کند که سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد.
[صفحه 97]

او ایمان نمی آورد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: من کراهت دارم از این که خدا را به جهت بهره بردن از نعمت هایش یا ترس از عذابش عبادت کنم.

و به سند خود از محمد بن ثابت از علی بن الحسین علیه السلام در حدیثی روایت می کند که: به او و عبدالله بن عمر خطاب امر کرد که چشمان شان را ببندند، چون چشم بستند، حضرت سخنی گفت و فرمود: چشم باز کنید. وقتی که چشم خود را باز کردند، مشاهده کردند که بر فرشی کنار دریا هستند.

حضرت کلامی گفت: ماهیان پیدا شدند و ماهی بزرگی با حضرت سخن گفت و می گفت: من آن ماهی هستم که یونس در شکمش حبس شد. باز به دستور حضرت چشم خود را بستند وقتی که چشم باز کردند، خود را در جایی که قبلا بودند، دیدند. ابن عمر بیرون رفت. محمد بن ثابت عرض کرد: گمان می کنی ابن عمر به آن چه من ایمان آوردم، ایمان می آورد؟ حضرت فرمود: نه، محمد بیرون رفت و از ابن عمر پرسید و او گفت: این سحر است.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».